مورخ ٧ نوامبر ١٩١١ در منزل مبارک در پاريس: درباره مصائب حضرت بهاءاللّه

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



## مورخ ٧ نوامبر ١٩١١ در منزل مبارک در پاريس:درباره مصائب حضرت بهاءاللّه[[1]](#footnote-1)

#### ( جلد اول، ص. ۱۱۶ـ ۱۲۵)

هُوالله

امروز ميخواهم قدری از مصائب جمال مبارک برای شما بيان کنم. در سال سوم ظهور باب يک روز جمال مبارک را در طهران حبس نمودند. فردا جمعی از امراء و وزراء دولت اعتراض کردند و وساطت نمودند جمال مبارک بيرون آمدند.

بعد در سفر مازندران وقتيکه رو به قلعه شيخ طبرسی تشريف می بردند شبانه جمعی سوار ريختند و جمال مبارک را با يازده نفر گرفتند بردند شهر آمل. روزی جميع علماء در مسجد مجتمع شدند و جمال مبارک را حاضر کردند و اهل شهر آمل نيز جمع شدند. هر صنفی با اسلحه ای نجّار با تيشه، قصّاب با ساطور، زارع با بيل و کلنگ. مقصودشان اين بود که بهيئت اجتماع جمال مبارک را شهيد نمايند. علماء شروع به سؤالات علميه نمودند هر سؤالی کردند جواب کافی شافی شنيدند. جمال مبارک حقيقت ظهور را به ادلّه و براهين ثابت فرمودند. علماء عاجز ماندند در صدد بر آمدند که از نوشتجات چيزی بدست آرند. لوحی از الواح نقطه اولی از جيب يکی از خادمين جمال مبارک که موسوم به ملاباقر بود در آوردند. در آن لوح يک فقره از بيانات حضرت امير مؤمنان علی عليه السلام بود که ميفرمايد: ”محو الموهوم و صحو المعلوم “. ملا علی جان که يکی از علمای آمل بود، صدا را بخنده بلند کرد، گفت: فضيلت باب معلوم شد! کسيکه صحو را بصاد بنويسد، ديگر مرتبه علمش معلومست. صحو بايد بسين نوشته شود، باب غلط نوشته. جمال مبارک فرمودند جناب آخوند شما خطا کرديد و نفهميديد. اين عبارت کلام حضرت امير مؤمنان است در جواب کميل ابن زياد نخعی. در وقتيکه از آن حضرت سؤال از حقيقت می نمايد، چند فقره جواب می فرمايند. در هر مرتبه عرض می کند. زدنی بياناً تا آنکه می فرمايند: ”محو الموهوم و صحو المعلوم“، يعنی کسيکه طالب فهم حقيقت و وصول به حق است، بايد قلب را از موهومات و مسموعات تقاليد پاک و مقدس نمايد و ناظر شود به آنچه مظهر ظهور می فرمايد؛ از موهوم بگذرد و بمعلوم ناظر گردد. در وقت ظهور رسول اللّه يهود و نصاری هرگاه موهومات و مسموعات خود را گذارده بودند و بآن حضرت ناظر شده بودند به حقيقت می رسيدند. اين کلمهٔ صحو بصاد بمعنی هوشياری است و سهو بسين بمعنی فراموشی و غفلت است. بسيار فرق است مابين اين دو کلمه شما سهو نموديد و غفلت کرديد، اين عبارت صحيح نوشته شده. چون اين بيانات در مجمع حضور خواص و عوام از لسان مبارک ظاهر شد، جميع مبهوت شدند و جهل آن مجتهد واضح شد و کل دانستند که آن آخوند ازعلم عاری و بريست. اين فقره بسياربرعلما گران آمد و دانستند که اگر جمال مبارک چند مجلس در ملأ عام بيانات بفرمايند، اکثر خلق تصديق ايشان خواهند نمود. لذا متّفق شدند که حکم بر قتل جمال مبارک دهند.

ميرزا تقی خان، حاکم آمل از اين مرحله بسيار خائف و پريشان شد. ملاحظه کرد اگر چنين امری واقع شود، ميانه قبيله نوری و لاريجانی که دو طائفهٔ بزرگ دارالمرزند، نائره حرب و قتال تا ابد باقی خواهد ماند. لذا بخاطرش رسيد که محض تشفّی قلوب علماء و تسکينشان، اذيتی بجمال مبارک وارد آورد. امر داد جمال مبارک را چوب بستند بقدری زدند که از پای مبارک خون جاری شد بعد از آن آوردند در مسجد پهلوی ديواری نشاندند که نزديک به خانه بود. ميرزا تقی خان چند نفر از آدمهای خود را سرّاً امر داده بود آن ديواررا از پشت خراب کنند و بمحض اينکه ديوارخراب شد، جمال مبارک را روی دست ببرند به خانه حاکم. گماشتگان حاکم نيز چنين کردند و جمال مبارک را از ميان آن جماعت بسرعت تمام بردند به خانه ميرزا تقيخان و تا لجّاره خلق خواستند از آنطرف بيايند، جمال مبارک را به خانه رساندند و درب خانه را بستند واز بالای بام، فراشهای حاکم مردم را ممانعت نمودند بهر نحوی بود متفرق ساختند. و اين تدبير حاکم سبب شد که علماء نتوانستند جمال مبارک را آن روز به قتل برسانند.

بعد ازچند روزديگر جمال مبارک بطرف طهران توجه فرمودند. و درسنه هشت از ظهور نقطه اولی، جمال مبارک را در طهران درزندانی حبس نمودند که در روز ابداً روشنائی نداشت و نهايت تضييق نموده، يعنی به درجه ای سخت گرفته بودند که بوصف نمی آيد. پاهای مبارک. در کُند بود و زنجير بسيار سنگين در گردن مبارک. آن زنجير بقدری سنگين بود که سر مبارک را می آورد به زمين؛ چوب دو شاخه ای بايد زير زنجير بزنند. لباس مبارک را گرفته بودند، کلاه نمد کهنه پاره ای که کله نداشت برسرمبارک گذارده بودند. جمال مبارک چهار ماه در آن محبس به آن حال بودند.

بعد از حبس بيرون آوردند و به بغداد سرگون نمودند. در بغداد يازده سال تشريف داشتند. دو سال بکردستان سفر فرمودند، مابقی را در بغداد. در آن يازده سال، جميع اعداء در نهايت عداوت و بغضا بودند، لکن جمال مبارک در نهايت بشاشت و سرور. به قسمی معاندين در صدد ضرّ جمال مبارک بودند که هيچ صبحی اميد حيات تا شام و هيچ شامی اميد زندگانی تا صبح نبود. در آن سنوات از جميع جهات علماء بحضور مبارک مشرف می شدند و سؤالات علميه می نمودند و اجوبه شافيهٔ کافيه می شنيدند و اين مرحله سبب اشتهار صيت جمال مبارک در اطراف شد. علمای ايران که در آنجا بودند، اين قضيه را به ناصرالدين شاه نوشتند. ناصرالدين شاه از سلطان عثمانی خواهش کرد که جمال مبارک را از بغداد سرگون به اسلامبول کنند به حکم سلطان عثمانی بردند به اسلامبول. بعد از چهار ماه از اسلامبول سرگون بروميلی کردند. باز به خواهش ناصرالدين شاه، از روميلی بردند بعکا در قشله عسکريه منزل دادند. مدت حيات را در عکا بسر بردند و مسجون بودند. ديگر، بلايای جمال مبارک که در حبس عکا وارد شد بوصف نمی آيد.

بعد از ورود به حبس عکا، به جميع سلاطين الواح نازل شد و بواسطه پست فرستادند، مگر لوح ناصرالدين شاه که آن را ميرزا بديع خراسانی برد و به او فرمودند اگرشهادت را قبول ميکنی، ببر. او قبول شهادت کرده، لوح را گرفت و عازم ايران شد تا به طهران رسيد و دربين راه در جائی با احباب ملاقات ننمود. درآنوقت ناصرالدين شاه در نياوران شميران بود که محل صيفيه است. ميرزا بديع رفت در سرتپه ای که مقابل عمارت شاهی است، منزل نمود. روزی ناصرالدين شاه در قصربا دوربين تماشای اطراف بيابان می نمود ديد شخصی با لباس سفيد در سر تپه ای نشسته. روز ديگر باز با دوربين تماشا می نمود ديد همان شخص در تپه نشسته. روز سوم نيز بهمين نحو آن شخص را ديد. دانست که او را حاجتی است فرستاد او را بياورند. پرسيدند از او، تو کيستی چرا دراينجا نشسته ای؟ گفت من نامه ای از شخص بزرگی بجهت سلطان آورده ام. خواستند نامه را از او به گيرند، گفت بايد خودم به دست شاه دهم او را بردند حضور شاه. شاه از او پرسيد تو کيستی و چه در دست داری گفت اين نامه ئيست از بهاء اللّه به جهت شاه آوردم شاه نامه را گرفت و گفت او را نگاه داريد او را بردند حبس کردند. گفت از او بپرسيد رفقای تو کيانند پرسيدند در جواب گفت من کسی را نمی شناسم و رفيقی ندارم.

سه روز او را به انواع عذاب داغ و زجر کردند ابداً اسم نفسی را نگفت. در حالتيکه او را داغ می کردند عکس او را گرفته، روز سوم شهيدش کردند. شاه آن نامه را فرستاد نزد علما که جواب آن را بنويسند. بعد از چند روز علما گفتند اين شخص دشمن شماست. شاه در جواب گفت من ميدانم که دشمن من است، می گويم جواب مطالب او را بنويسيد جواب ننوشتند. شاه متغيرشده گفت من اينقدرعلما را احترام می کنم انعام ميدهم که چنين روزی جواب چنين نامه ای را بنويسند حال آنها چنين جواب میگويند. و جمال مبارک در آن لوح می فرمايد، اين امر از دو شق بيرون نيست؛ يا حق است يا باطل. شما علما را حاضر کنيد و مراهم بخواهيد تا با آنها صحبت بداريم. اگر حق است تصديق کنيد؛ اگر باطل است، هر چه ميخواهيد اجراء داريد. در آن لوح به ناصرالدين شاه نصائحی فرمودند. می فرمايند به سلطنت دو روزه مغرور مباش چه قدر سلاطين آمدند و جميع رفتند و از آنها اثری باقی نماند. اين امر امر اللّه است تو نمی توانی مقاومت کنی، نميتوانی منع نمائی. امراللّه را هيچکس مقاومت نتوانسته و تو هم نمی توانی وعنقريب امر الهی بلند خواهد شد شرق و غرب را احاطه خواهد نمود. نصايح الهی را قبول نکرد، بهمان غرور باقی ماند تا از اين عالم رفت.

باری جمال مبارک در اين سجن بودند، لکن درنهايت عزت بودند مثل حبس سائرين نبود، ابداً به کسی اعتنائی نمی نمودند. مأمورين می آمدند رجا ميکردند مشرف شوند قبول نمی فرمودند. متصرف عکا پنج سال رجا و التماس کرد مشرف شود اذن نفرمودند. چندی که نگذشت که هر وقت می خواستند بيرون تشريف ببرند، تشريف می بردند. حتی در قصر که تشريف داشتند، اوقات عروسی آقا سيد علی متصرف و جميع مأمورين، از عکا بقصر که نيم فرسخی عکاست آمدند و جمال مبارک از آنها احوال پرسی هم نفرمودند.
اين بود خلاصه بلايا و زحمات و حبسهای جمال مبارک. و السلام.



1. نطق مبارک شنبه ١٦ ذی قعده ١٣٢٩ در منزل مبارک در پاريس ٧ نوامبر ١٩١١ [↑](#footnote-ref-1)